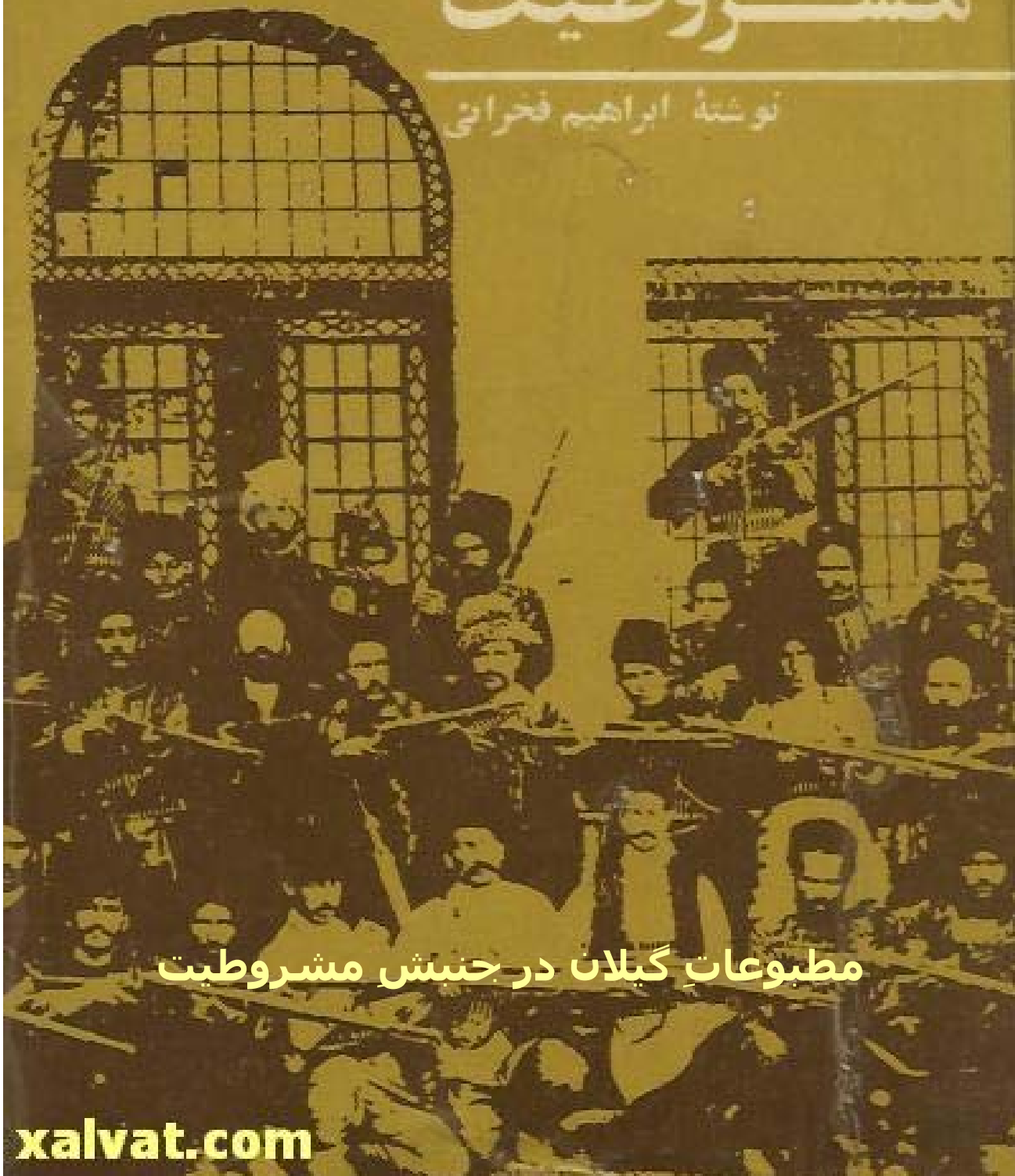




۲۷۵

# گیلان در جنبش مشروطیت

نوشته ابراهیم فخرانی



مطبوعات گیلان در جنبش مشروطیت



<http://xalvat.com>

[xalvat@xalvat.com](mailto:xalvat@xalvat.com)

<http://xalvat.com/xalvat7/Nasher-eDigaran>

چاپ اول: ۱۳۵۲

چاپ دوم: ۱۳۵۳

چاپ سوم: ۲۵۳۶

**xalvat.com**

**شرکت سهامی کتابهای جیبی**

خیابان شاهرضا، شماره ۳۰۶-۳۰۸

---

با همکاری مؤسسه انتشارات فراتکلین

---

چاپ: چاپخانه سپهر - تهران

حق چاپ محفوظ است.



## فهرست مطالب

xalvat.com

۱	دیباچه
۱۰	فصل اول اوضاع گیلان پیش از جنبش مشروطه
۱۸	فصل دوم حکام و فرمانروایان گیلان
۴۱	فصل سوم کاپیتولاسیون (امتیاز قضائی قونسولها)
۴۷	فصل چهارم عوامل جنبش مشروطه
۵۵	فصل پنجم حزباتی که ملتدایه پیروزی رسانید
۶۱	فصل ششم محمدعلیشاه مخالف مشروطیت
۹۴	فصل هفتم مخالفین حکومت ملی در گیلان
۱۱۳	فصل هشتم بجگونیگی آغاز جنبش
۱۲۹	فصل نهم زامانداری مجاهدین
۱۴۶	فصل دهم از قتل آقا بالانخان تا تصرف قزوین
۱۵۰	فصل یازدهم در پایتخت سابق صفویه
۱۶۲	فصل دوازدهم آهنگ اشغال پایتخت
۱۸۰	فصل سیزدهم از سقوط مرکز تا انفصال مجلس دوم
۲۲۵	فصل چهاردهم جنايات روسها در گیلان
۲۵۸	فصل پانزدهم سه مرد رشید
۲۶۶	فصل شانزدهم مطبوعات گیلان
	فصل هجدهم نمونه‌هایی از مقالات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی
۲۸۲	انتقادی روزنامه‌ها
۲۹۳	فهرست راهنما



## فصل شانزدهم

### مطبوعات گیلان

xalvat.com

مطبوعات گیلان را می‌توان نماینده واقعی افکار ملت در دوران مشروطیت نامید. زیرا این مطبوعات وظایف خود را بدون ترس و از روی کمال صمیمیت و صداقت انجام می‌داده‌اند؛ روی اعمال ناپسند و ناپسندآمیزها در نهایت شهامت انگشت می‌گذاشته محاسن را نقد و معایب را تقیح می‌کرده‌اند. نویسندگان روزنامه‌ها نوعاً مردمی با سواد و اهل درد بوده‌اند و به آنچه می‌گفته و می‌نوشته‌اند ایمان داشته‌اند، دردها را بیان و درمانها را هم نشان می‌داده‌اند و مانند برخی مطبوعات ادوار بعد از قزاق و گزافه‌گو و نوکرخان و در اختیار حکام وقت نبوده‌اند و به آنچه مصالح ملت و مملکت اقتضا داشت رهنمون می‌شده، در غذا بد خود ثابت و محکم می‌ایستاده‌اند.

صفحات روزنامه‌های این دوران، صحنه برخورد آراء افراد و منعکس‌سازنده اندیشه‌های سالم و جهت‌یابیهای صمیمانه برای تعیین سرنوشت مملکت و اعتلای جامعه ایرانی بود. اما افسوس که هدف نهائی این زحمات و قلمزنیها گهگاه تحت الشعاع بعضی مسائل بی‌اهمیت قرار می‌گرفت، به طوری که هماهنگی و هم‌پیوستگی اجتماع را مختل می‌کرد، و اگر به ریشه اختلافات دقیقاً رسیدگی می‌شد، دست پنهانی استعمار و دشمنان آزادی در آن به طور و وضوح عیان می‌گردید.

خبر الکلام - روزنامه‌ای بود که در سال ۱۳۲۵ ق به مدیریت شیخ ابوالقاسم افصح‌المنکلمین در دست شروع به انتشار کرد و پس از نشر چند شماره به دست آقا، بالاخان سردار افخم توقیف گردید. روزنامه مزبور قبلاً نیز به دست امیر اعظم توقیف



شده بود و مدیرش را به علت حمایت از مشروطیت مضر و ب ساخته بودند. افصح در نخستین شماره خیر الکلام مردم را به گرامی داشتن روز ۱۴ آج ۲- ۱۳۲۴ که دستخط آزادی به ملت اعطا گردید دعوت کرد و ضمن اشاره به گفتار خلیفه دوم به عمر و عاص، و لذتیم امهاتهم احرا را فکیف استعبدتھم<sup>۱</sup>، به شایعه رایج که گفته می شد به ما آزادی داده اند، حمله کرده چنین نوشت: «راستی ما چه وقت بنده شدیم، چه شد که آزاد گردیدیم؟» و خود پاسخ این پرسشها را در همان مقاله داده و گفت: «از همان وقت که آزادیمان را با دودست بی... تی تحویل رؤسایمان دادیم و آنها شدند آزاد مطلق و ما بنده زر خرید - حالا از کرده خود پشیمانیم و توبه کرده ایم که دیگر آزادیمان را به کسی تعارف نکنیم - اکنون که داده خود را پس گرفته ایم، ما چهار ذرع بالارفتیم و آنها همین قدر پایین آمدند تا آنکه همه شدیم انسان و در حقوق یکسان.»

xalvat.com

خیر الکلام يك بار ديگر در ذيقعدہ ۱۳۲۸ هـ ق به دستور بهاء السلطنه، فرماندار رشت، توقیف شد، و پس از شکایت مدیرش به نهران، به دستور وزارت معارف، آزاد گردید.

ساحل نجات - روزنامه ای بود که از طرف شرکاء مطبوعه «ساحل نجات»، به مدیریت افصح المتکلمین، هفته ای دو بار، در انزلی طبع و نشر می گردید. ارزش هر شماره ۳ شاهی بود و در سر لوحه روزنامه عبارات زیر خواننده می شد:

روزنامه آزاد ملی - علمی - ادبی - تاریخی که از حمایت مشروطه و تداوت سخن می گوید.

در شماره دوم سال اول، به تاریخ ۷ شعبان ۱۳۲۵ هـ ق، که متعاقب ورود شدن علی اصغر خان امین السلطان تشریفات، بعد از ذکر شعری از شیخ مصلح الدین سعدی، علیه الرحمه:

بندم اگر بشنوی ای پادشاه در همه عالم به از این بند نیست

(۱) ایشان را مادامشان آزاد به دنیا آوردند. پس چه شد که بنده شان کردی؟



جز به خسر دمنند مفرما عمل  
 می نویسد: «یکی از علل تامة خرابی مملکت، سپرده نشدن کارها به دست مردمان عاقل است. هر کس ارقی و برقی داشت، زلف را لعاب و سیل را تاب داده بود، مصدر کارهای بزرگ و خدمات سنگین می کردیم، او نیز پی شهوات نفسانی و لذایذ جسمانی می رفت، مطلق نظرش تنها خوشگذرانی و کامرانی بود، چنانچه ناحیه ای از مملکت از دست می رفت عیشش متعص نمی شد. پای کوبان و سرود-خوانان می گشت:

ما را به جهان خوشتر از این یکدم نیست کز نیک و بداندیشه و از کس غم نیست  
 و اگر صدای شبون می شنید و ناله بینوایان به فک می رسید، کککش نمی گزید  
 و دم را غنیمت می دانست. ولی حالا وقتی است که تملقات شاعرانه را باید به دور افکیم. دورانی نیست که بگوییم حضرت والا شایسته سروری است و بایسته برتری. ما دیگر حوصله این کارها را نداریم. باید جدی بگوییم و جدی بشنویم، هر که را هوش در سر و عقل در دماغ است، بایستی امور را به او بسپریم و خود ناظرش باشیم. هر که خدمت به وطن نمود باید او را روی مردمک دیده نشانند و تگرامیش داشت و هر کس خدعه و خیانت نمود مجازاتش کرد. جمله دولت ندهد خدای کس را به غبط باید متروک شود. ما از چهار کس چهار چیز می خواهیم: از وکلای رأی متین، از وزرا کار صحیح و نظم ادوات، از علما حفظ بیضه اسلام و قطع جور ظلام، از ملت اقدامات شایسته و احساسات بایسته. «ساحل نجات به سال ۱۳۲۷ از انزلی بهرشت منتقل شد و نشریه مزبور به عنوان نخستین سال دررشت چاپ گردید.

xalvat.com

نسیم شمال - روزنامه ای بود که هفته ای یک بار به مدیریت اشرف اندین الحسینی دررشت انتشار می یافت. از روزنامه های پرنیرا روز بود. ارزش هر شماره ۳ شاهی بود و در سر لوحه اش این بیت شعر حافظ خوانده می شد:

خوش خبریاش ای نسیم شمال که به ما می رسد زمان وصال  
 با آنکه کلیشه روزنامه چندبار عوض شد، معینا شعر مزبور همیشه وجود داشت.




( شماره ) ۲	( سال اول )	( صفحه ) ۱
<p>مؤسس کل</p> <p>شرکاء مطبعه ساحل نجات</p> <p>مدیر و مدیر الفصح للکتبین</p> <p>مرکز اداره</p> <p>آزلی مطبعه ساحل نجات</p> <p>قیمت اعلانات سطری یکقران</p> <p>وجه آئونه</p> <p>پیدا از پنج نسخه در پانزده دینار</p>	<p>مولف</p> <p>ساحل نجات</p> <p>ساوات مواسات</p> <p>(فصلا حقه دو بار ملیح و توزیع میشود)</p> <p>تاریخ دوشنبه ۷ شعبان المعظم ۱۳۲۵</p>	<p>قیمت اشتراک سابقه</p> <p>کیلان ۱۸ قران</p> <p>سایر بلاد داخله ۲۰ قران</p> <p>روبه و قفقاز ۵ مناطق</p> <p>فرنگستان ۱۳ قران</p> <p>قیمت یک نسخه</p> <p>ولایت داخله ۳ شاهی</p> <p>ولایت خارجه ۴ شاهی</p>
<p>روز نامه آزاد مل علی ادلی تاریخی از حمایت مشروطه و عدالت سخن میگوید                  و مقالات عام المنفعه با اعضا قبول و حق استرداد است</p>		



xalvat.com

مرحوم حاجی موسوی شیخ الاسلامی مدینه حیات





## نسیم شمال

<p>قیمت ( قیمت )                  اخراج کتابخانه                  ( داخله دوازده فران ) ( ۱۲ )                  ( سایر ولایات ) ( ۱۸ ) ( فران )                  ( روسته ) ( ۶ ) ( مدات )                  ( اروپا ) ( ۱۴ ) ( فرانک )                  ( قیمت نسخه شاهی )</p>	<p>خوش خبریاش ای نسیم شمال                  حقه نبأ میبرد زمان وصال</p>	<p>( مدیر و کارمند )                  ( اشرف الحسینی )                  ( عنوان مرادلات )                  ( رعت آثاره نسیم شمال )                  ( ۹ ربیع الثانی ۱۳۲۶ )                  ( ۲ سال ۲ مشروطه )</p>
---	---	--

اشرف الحسینی



xalvat.com



شماره ( ۲۲-۳۱ ) ( سال سوم ) ( ۱ )

قیمت اشتراك سالانه

۴۰ فر	رشت
۱۳۵	سارم بلاد داخله
۱۰	روسیه و قفقاز
۳۰ فر	سارم مالك خارجه

( قیمت يك نسخه )  
در رعیت دو شاهنامه است  
سایر بلاد ایران سه شاهنامه است  
قیمت اعلان سطره  
دو قران است

# مجله خلیف

مدیرکل  
جلال الدین الحسینی مؤید الاسلام  
صاحب امتیاز روزنامه هفتگی  
وبومیه ( جیل المثنی )  
( عنوان مقالات )  
تت منزل جناب سردار منصور  
نایب مدیر میرزا سید حسن کاشانی  
غیر از ایام تعطیل سه روز  
طبع و توزیع میشود

( ۱۳۱۱ )  
رشت

( روزنامه ملی ، آزاد ، سیاسی ، تاریخی ، ادبی ، اخباری ، علمی ، اقتصادی ، )  
( مقالات عام المنفعه با استناد و در انتشارش از دوره آزادی است و مطلقاً مسترد نمیشود )

شماره ۱۳ ربيع الثاني ۱۳۲۷ هجری قمری ( ۱۳۱۱ ) ( ۱۹۰۹ میلادی )

xalvat.com



دیکران را پیش فامد در جهان هر پنج کج  
کج اگر خواهم یادان و کج باید بردن کج  
مدعی بر فرد ما صفت بسته از بهر رضا  
ما از سر با گرم خواب عظمتیم اندر لعا  
سفره های صفت شاهان ما زمین پیشتر  
پهن بود و ریزه خواران روز و شب روی سنجاق  
آنچه ما را بود بردند و کتون در روز و شب  
هم نمیدارند خود را یکدم از گوشش ما  
عبری صکیر بدای ایرانیان از اهل هند

چون هیچ ملتی یا بیدار، لرزی و تمدن نهاد مگر  
بواسطه علم و انزاست تنها وسیله نجات تمام مل  
تمدن عالم ما و ایران و وطن ما در دین مدرسه مبارک  
تمدن چقدر خوش بختیم که در این حکام جشن  
ملی و سرود وطنی تیریکات حاصله و نشرات  
سادقانه خود را از روی علم و دانائی به پیشگاه رفیع  
رؤسای محترم ملت جویب ایران قدیم بیتائیم  
نگهها از جانب خودمان که میتوانیم بدلیل علمی  
از جانب تمدن جمعیتدی و تاج کج خسروی اطهار تشکر  
سالت الا هم...



صنحه ۱      ۸ شعبان      سال اول      ۱۳۲۸      شماره ۱

مرکز جریده مدرسه  
اخوت عالی  
رشت سبز میدان  
هنکی

# اخوت

سال ۱۳۲۸

آبونه سالانه  
فرشت بگ نومان  
خارج از مرکز دوازده  
قصران  
بگ ورق در رشت ۲ شاهی  
سایر ولایات ۳ شاهی

این روزنامه فقط از اشتقاق و ادبیات سخن راند چون مجتبی بیطرف شاکردان مجالی میسر نیستی از قهرستان چهار نمره و چه ابونه رات خواهد شد هر گونه اخبار از ادارات و غیره و هر که تذکره بسنگ اخوت عالی باشد پذیرفته خواهد شد

<p>ادبیات</p> <p>من می هنرم قنر من از هیچ ندانی است فرخته نشانیست سردار و بگ و حاکم و سرهنگ و وزیرم نه مرد دایرم مسئولیم و آنچه چی و سالار و سفیرم لیکن له دیرم شش هفت قلم بختش و انعام بگیرم چون خویش امیرم</p>	<p>من می هنرم قنر من از هیچ ندانی است فرخته نشانیست این حال من از کودکی و وقت جوانیست و رف همگانیست سرمایه ام از عالم غیب است و نهانیست هنگل سمدانیست</p>
--	---

xalvat.com

شماره ۱      ۳ شهریور ماه ۱۳۲۸ هجری      (سال اول)      مطابق ۶ شهریور ماه ۱۳۱۰ شماری

شماره ۱      ۳ شهریور ماه ۱۳۲۸ هجری      (سال اول)      مطابق ۶ شهریور ماه ۱۳۱۰ شماری

# گیلان

شماره ۱      ۳ شهریور ماه ۱۳۲۸ هجری      (سال اول)      مطابق ۶ شهریور ماه ۱۳۱۰ شماری

روزنامه گیلان در تاریخ ۳ شهریور ۱۳۲۸ هجری در رشت منتشر گردید و از آن تاریخ تا کنون در رشت و سایر ولایات گیلان در دسترس خوانندگان است.

این روزنامه در روزهای ۱۳۲۸ هجری در رشت منتشر گردید و از آن تاریخ تا کنون در رشت و سایر ولایات گیلان در دسترس خوانندگان است.

روزنامه گیلان در تاریخ ۳ شهریور ۱۳۲۸ هجری در رشت منتشر گردید و از آن تاریخ تا کنون در رشت و سایر ولایات گیلان در دسترس خوانندگان است.

# وقتی

مرکز نشر و توزیع: خیابان مازفرده، کره (۱۱)  
 تهران، ایران (۱۳۸۱)  
 شماره تماس: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸  
 آدرس: تهران، خیابان مازفرده، پلاک ۱۱  
 شماره پستی: ۱۹۱۴۱۱۱۱

---

شماره: ۲۳  
 تاریخ: ۱۳۸۹  
 قیمت: ۲۰۰۰ تومان

## وقتی

تعداد: ۱۰۰۰  
 چاپ: ۱۳۸۹

---

موضوع: ...  
 نویسنده: ...  
 مترجم: ...

### هر چه هست

تعداد: ...  
 چاپ: ...

---

موضوع: ...  
 نویسنده: ...  
 مترجم: ...

### غفلت

تعداد: ...  
 چاپ: ...

xalvat.com

صفحه ۱      تاریخ چهارشنبه ۱۸ شهریور      سال اول      شماره ۱۳۲۹

# نوع نیشین

۱۳۲۹

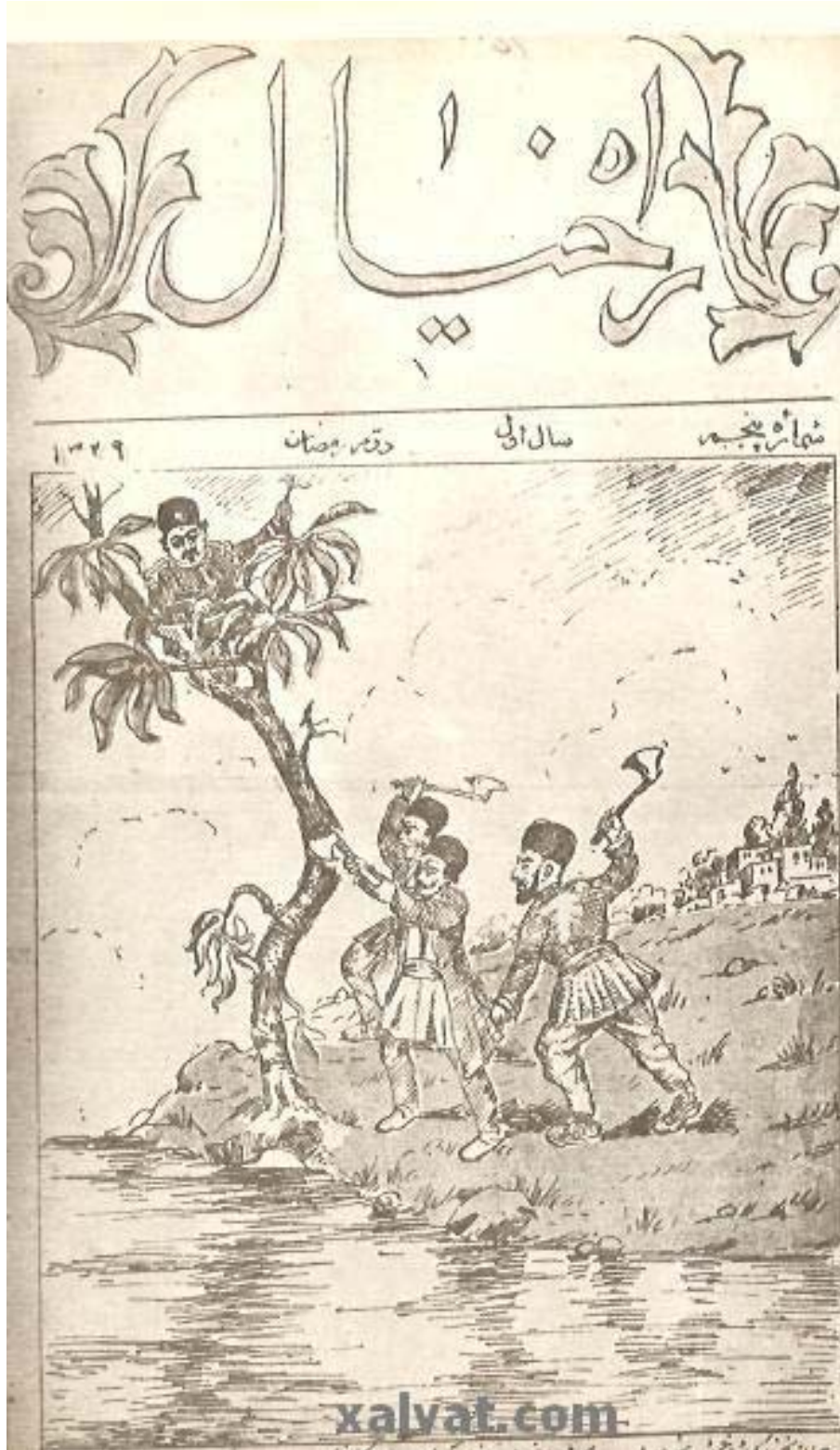
عنوان: ...  
 (رشت)  
 رابطه: ...  
 آقا: ...  
 قیمت: ...  
 صفحه اول: ...  
 صفحه آخر: ...

عجالتاً هفته دو نمره رایج و توزیع می‌شود

قیمت اشتراک:  
 رشت: ۱۵۰۰۰  
 سایر بلاد: ...  
 اجرت پست:  
 قیمت تک نمره:  
 ماه: ۲۰۰۰  
 سه ماه: ۵۰۰۰  
 شش ماه: ۱۰۰۰۰

چاپخانه: ...  
 چاپ: ...  
 توزیع: ...

**تذکر**  
 بواسطه مسافرت مدیر مسئول ما بطرف  
 خارجه تقریباً یکمفنه و بیشتر از موقع نشر  
 و صعود بمرقه بالاخر در قوه فکریه خود  
 نموده هر قدر که اذعان آن بیشتر و به  
 بوده در قبول کردن زحمات و تکسب نمود  
 وسائل آن حدیثش سریع کر می‌گردد





در سال چهارم انتشار (۱۳۲۹ ق). وسط کادری، این عبارت به چشم می خورد: «این روزنامه عجالتاً هر قدر ممکن شد به طبع می رسد.» از جمله مزبور پیدا بود که نشر نسیم شمال اختصاص به ایام معینی ندارد و با آن سفر سیاسی روز و خلق و حوصله و وضع مادی نویسنده اش وابسته است، یعنی هر وقت سرحال بوده و مجال شعرگویی داشته و از طرف مقاماتی نهی بد نمی شده و پولی هم که هزینه چاپ را کفایت کند در بساط بوده، نسیم شمال علم می شده، و در غیر این صورت به وقت مقتضی دیگر موقوف می گردیده است.

**xalvat.com**

نسیم شمال به مجرد خروج از مطبعه دست به دست می گشت و در اندک زمانی نایاب می شد، رشتیها مدیرش را به نام سید اشرف خطاب می کردند. مردی بود آزاده، صریح، شیوین سخن، صدیق، و بی ادعا که سر محبوبیتش را باید بهره مندی از همین خصال دانست. از سال ۱۳۲۵ ق، که امتیاز روزنامه را گرفت. تا فتح تهران، همکاری و هدفگیری را با مجاهدین قطع نکرد. بعد از خلع محمد علی شاه، به مرکز منتقل شد و روزنامه اش را، که در لاج شهرت بود، در تهران منتشر ساخت. اشرف مجرد بود و سرگرمیهاش همین اشعار بود که می سرود. حجة محفزی در مدرسه صدر تهران داشت که خود می پخت و خود می خورد. به مناسبت تعلق شاعرش به مطلق خوراکیها، خاصه فسنجان، که در اغلب اشعارش دیده می شود، و فرنی سرد. معروف به فرنی روی بخی، مکرر اتفاق ملاقاتش دست داد. در بازارچه مروی تهران يك مغازه فرنی یزی وجود داشت که مشتریان را به علت خاص بودن شیر و خنک بودن فرنی، از هر سو به خود جلب می کرد، و او گهگاه به مغازه سیگار فروشی یکی از همشهریانش واقع در ابتدای همان بازارچه می آمد و چند لحظه ای می نشست و با همان روحیه شاد همیشگیش می گفت، می خندید. شعر می خواند و از خاطرات گذشته اش یاد می کرد. از جمله داستانهایی که یاد می کرد قضیه فرارش به اشتها دارد بود، بعد از بسیاری از مجلس و تفرقه آزاد بخوانان، عمال محمد علی شاه در به در دنبالش می گشتند تا مگر او را یافته به قید و بند بکشند و او ناچار با لباس میدل گر بخت و دهات گیلان و قزوین را يك به يك زیر پا گذاشت. می گفت: اگر لباس میدل نبوشیده و تغییر قیافه نمی دادم، آن وقت دیگر این شماره



صفحه ۱ - شماره ۱۴ - اول

قیمت: اشتراک

رشته: ادبیات ۶ - ۸ - ۱۰ - ۱۲

پلاک داخله ۸ - ۱۰ - ۱۲

پلاک خارجه ۱۰ - ۱۲

تک امراه همه جا

صد دینار

اعلان مطری

دهشاهی

رمضان المبارک ۱۳۴۹

# آموزگار

روزنامه

شماره ۱۴

عنوان: در ادبیات

(رشته)

(اداره: آموزگار)

اداره: فرهنگ و معارف

تاریخ: ۱۳۴۹

موضوع: ادبیات

نویسنده: ...

توزیع: ...

دو هفته یکبار

روزنامه علمی اخلاقی ادبی از هر گونه مطالب سودمند جهان ایران سخن میراند

اینها مخالف مشاهده می‌کنیم یعنی حرکت ازسنگ‌ها و روئیدی‌ها و حیوانات و انسان‌ها در هرمناسکی طوری مشاهده میکنیم که در مملکت دیگر آلودگی است سنگهای بشهمنگ را می‌بینیم که از آنها الناس

### وطن

در این پنجاهه انقلاب و تجده اوضاع ایران نام ای می‌مندی وطن بر زبان هر ایرانی جاری هیچ کوشی نیست که از زبانها نام وطن را استماع نماید زبانی نیست که نام وطن را نسراید

xalvat.com

شماره ۱ - زمان وصال - شماره ۱

سالیانه ۱۰۰۰۰

هرورقی سه شاهی

زمان وصال

بنابرین ۱۹ شهر جمادی الاول

۱۳۴۹

این روزنامه عجلانه هفته

یکشنبه بطبع میرسد

لغته امساله پاک و سخن پارویه شد  
بمعدت رنگ ظلم حجاب آهسته شد  
کار معارف تمام از ضعف مایه شد  
شبه مشروطه خواه بدل به آدینه شد

داد که بر باد زفت زحمت گیلانیان  
خوفا به احوال روس بنا به ایرانیان  
حلا در این گرودار هست اخرا رلو

داد که بر باد رفت زحمت گیلانیان  
خوفا به احوال روس بنده ایرانیان

باز پگردون از خلق دادو فریاد بین  
ظلم ظالم عرب خانه آباد بین  
جهه تو بهر وان بدعت عداد بین  
باسم مشروطه خو ادرسم ستمداد بین



(شماره به شکم خود) وجود نداشت. وقتی به اشتهارد رسیدم تاب و توانی در من باقی نمانده بود. در جیب حتی به قدر سدجوع پول نداشتم. روز جمعه‌ای بود، فکر کردم به مسجد شهر بروم و برای مردم وعظ کنم. نتیجتاً وعظ هیچ نباشد گرسنگیم را فرو خواهد نشانید و شام و ناهارم را تأمین خواهد کرد، گو آنکه امکان کمک مالی اهل خیر نیز قایلین پیش بینی است. خلاصه آنکه با چنین تصمیم به مسجد رفتم و تا آنروز به مشکلات وعظ در برابر انبوهی از خلائق پی نبرده بودم. وقتی بعد از نماز به منبر صعود کردم و به اطراف و جوانب نگرستم و مشاهده نمودم که چهارصد جفت چشم متوجه من اند تا سخنانی ازواعظ تازه وارد بشنوند، به مشکل کار متوجه شده دانستم که خرمین کوی بی‌گزار عریزی نیست. مستمعین را به فرستادن صلوات دعوت کردم، يك بار و دو بار و سه بار، تا آنچه در ذهن آماده کرده بودم شروع کنم. ولسی سر درشته سخن به دست نیامد و قدری دستپاچه شدم. اما خود را نباخته فکر کردم شعری بخوانم تا در فاصله مکث‌های کلمات سر نخ خود به خود پیدا شود. این شعر را خواندم: ستاره‌ای بد ز خشید و ماه مجلس شد کله‌ها را دیدم می‌چنبد و جابه جا می‌شود: و من با توجه به کله‌های سفید و سیاه و کلاه‌های مختلف، مصرع دوم شعر یادم رفت. ناچار مصرع اول را یکی دوبار دیگر تکرار کردم. مثل آنکه شاعری، به نام خواجه حافظ اصلاً به جهان نیامده شعری نگفته است، و حداقل آنکه من اشعارش را هیچ نخوانده و ضبط ندارم. عرقی انفعال بر پیشانیم نشست و دهانم قفل شد. آنچه سنگینی بدنم را به زانووی چپ و راست تکیه دادم، دنباله شعر به خاطر می‌آمد که نیامد. بانی مسجد، که مردم جرب دنیا دیده‌ای بود، به منبر نزدیک شد و گفت: جناب واعظ اگر مطلبی برای گفتن ندارید اقلابا بین آمدن را فراموش نکنید. و من که خجسته عرق بودم، خواه ناخواه از منبر پایین آمده با پولی که برایم جمع کردند، اشتهارد را ترک کردم؛ و از شما چه پنهان که مصرع دوم بین راه به یادم افتاد. از آن تاریخ با خود عهد کرده‌ام در هیچ جای عمومی بخصوص برای سخنرانی ظاهر نشوم، زیرا وعظ و سخنرانی کشکی نیست مهارت و تمرین لازم دارد. مدیر نسیم شمال همیشه تنگدست بود و او آخر عمر قدری بیشتر؛ زیرا نه مالک ده بود تا از دسترنج زارع ارتزاق کند، و نه صاحب مستغل و در ردیف اعیان و اشراف





تا از وجوه انباشته شده در بانکها متعمر باشد؛ و نه بازرگانان تسأ از داد و ستدهای تجارتی به نوایی برسد. خودش بود وسینه جوشانش، خودش بود و طبع گهر بارش. مردی به تمام معنی خود ساخته و بی اعتنا به پول و داری دنیا. او از درآمد اوراق نسیم شمالی کترزاق می کرد و مبالغی را هم از فروش روزنامه اش به فقرا می داد. او آخر عمر، اورا، به علت ابتلای به جنون، به داران مجانبین (تیمارستان) بردند و مدتی نگاهش داشتند. کسی نمی داند در آنجا به او چه گذشت، زیرا اقوام و بستگانی در تهران نداشت. همین قدر معلوم است که بر اثر مساعی مرحوم سید حسن مدرس و دوستان دیگرش از تیمارستان نجات یافت. علامه فقیه محمد قزوینی تاریخ فوتش را ۱۳۰۲ شمسی ذکر کرده است<sup>۱</sup> و این تاریخ اشتباه است. اشرف تاسالی ۱۳۱۳ شمسی حیات داشت و در همین سال بود که درگذشت.

شرح مختصر احوالش را مدیر دانشمند پنما، در شماره ۲۳۶ این مجله: نعت عنوان «داستان درستان» به رشته تحریر کشیده است.

آقای سید محمد علی جمال زاده به مناسبت پنجاهمین سال روزنامه نسیم شمالی در شماره سال ۱۲ مجله پنما (خرداد ۱۳۳۹) یادآور خدمانی شدند که اشرف با فارسی عراقی خورش به مردم و زبان فارسی کرده است.

استاد فقیه سعید نفیسی درباره شاعر آزاده پاکباز چنین نوشتند: «از میان مردم ویران آمده. با مردم زیست؛ و در میان مردم فرو رفت، و شاید هنر در میان مردم باشد. این مرد نه وزیر شد؛ نه وکیل، نه رئیس اداره، نه پزلی به هم زد؛ نه خانه ای ساخت؛ نه ملک خرید؛ نه مال کسی را با خود برد؛ نه خون کسی را به گردن گرفت، شاید روز ولادت از او هم کسی جشن نگرفت؛ و من شاهدی که در مرگ او ختم نگذاشتند. ساده تر و بی اعتنا تر کم آزاد تو و صاحب دتر و پاکد استر از او من کسی ندیده ام. مردی بود به تمام معنی مؤدب، فروتن و افتاده. مهربان، خوش رو، خوش خو و دوست باز، صمیمی، کریم، بخشنده و نیکو کار، بی اعتنا به مال دنیا و به صاحبان جاه و جلال، گدای راه نشین را بر مالدار کاخ نشین همیشه ترجیح می داد. آنچه کرد و گفت

xalvat.com

(۱) یادداشت های فردوسی، ج ۱، ص ۱۵۱.



برای همین مردم خرده‌پای بی‌کس بود.

بسیار آهسته حرف می‌زد، و من درحالات مختلف غم و شسادی او را دیده‌ام و هرگز وی را تندخو و سردم آزار ندیدم. باخوشرویی و مهربانی عجیبی با همه کس رو برو می‌شد، و با آنکه بضاعتش بسیار کم بود، همیشه درجیب بلندگشادش مقدار زیادی پول سیاه آماده داشت. به هر گدای راه‌تشنی که می‌رسید، دست درجیب می‌کرد و شمرده هر چه به دستش می‌آمد درمشت او می‌ریخت. ضربتهایی که طبع او و قلم او و بیباکی و آزادمنشی و بی‌اعتنایی و سرسختی او بر پیکر استبداد زد، هیچ‌کس نزده است. با اینهمه، کمترین 'دعا نداشت. این سید راستگویی بی‌غل و غش، این رادمرد فرزانه دلیر، این مرد وارسته از جهان گذشته، بزرگترین مردی بود که ایران در این پنجاه ساله زندگی دردمان خود پرورده است.

آزادی و آزادمنشی این مرد نا آنجا بود که همه چیز را می‌شد به او گفت بدون آنکه اندک تعصبی در وی پدید آید. خرم‌گش را هم به کسی ندادند. در بیمارستان کسی به سراغش نرفت. فقط من و مهدی ساعی گاهی به اجواء پرسش می‌رفتیم. گورش از دیده‌ها پنهان است؛ کسی نمی‌داند او را کجا به خاک سپرده‌اند.<sup>۱</sup>

اشعار نسیم شمال همه‌اش شبوا و روان، و دارای صنعت سهل و ممتنع است، و هر يك از آنها به گوشه‌ای از تاریخ مشروطیت تعلق دارد. فی‌المثل در ذی‌قعدة ۱۳۲۵ هـ ق به مناسبت واقعه نوبخانه، که شرحش قبلاً گذشت، چنین سرود:

گر دید وطن غرقه اندوه و محن وای ای وای وطن، وای

خیزید روید از پی تابوت و کفن وای ای وای وطن، وای

در ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ هـ ق به مناسبت مخالفت حاجی شیخ فضل‌الله نوری

با مشروطیت گفت:

ناکله شیخنا ملنگ است نادر دل ما غبار رنگ است

تا پیر دلیل مست و منگ است نارشته به دست این دینگ است

این قافله تا به حشر ننگ است

xalvat.com

(۱) مجله «سید و سپاه» (شهریور ۱۳۳۴).



مشروطه و مشورت خدا گفت      پیغمبر نیز بر ملا گفت  
حریت خلوق را صلا گفت      افسوس که باز شیخنا گفت  
مشروطه نمونه فرنگ است

در جمادی الاول ۱۳۲۶ ه. ق. به مناسبت مخالفت‌های عننی شاه بامشروطیت  
بوجود وعده‌های صریحی که برای افتتاح مجدد پارلمان داده بود، گفت:  
ایران ز عطر علم منور نمی‌شود      در شوره زار لاله مبسر نمی‌شود  
سنگ و کلوخ لؤلؤ گوهر نمی‌شود      صدف بار گفته‌ایم و مکرر نمی‌شود  
دندان مار دسته خنجر نمی‌شود

ظالم کجا و رسم و رده عدالت کجا؟!      سلطان کجا و باضعفا رحمت کجا؟!  
طفل محله گرد کجا، تربیت کجا؟!      بازور و زرگر رچو چغندر نمی‌شود  
دندان مار دسته خنجر نمی‌شود

دردا و حسرتا که فزون شد جنون ما      بامستبد مگو سخن از چند و چون ما  
قاضی به رشوه‌ای شده راضی به خون ما      این ماده بز، به حق خدا، نرنمی‌شود  
دندان مار دسته خنجر نمی‌شود

جلیل محمدقلی زاده مدیر روزنامه کاریکاتوری «ملانصرالدین» که از روزنامه‌های  
پرنیواژ زمان خود بود، شعری درباره ایران گفت و ایرانیان را به فاسد شدن  
خونشان متهم کرد (پیس‌امیش قانلاری ایرانلی لارن). وقتی روزنامه به دست  
سید اشرف رسید، در تاریخ ۱۷ صفر ۱۳۲۷ ه. ق چنین پاسخ داد:

هر چند تویی قدوة احرار، آملّا      شعر تو بود لؤلؤ شهوار، آملّا  
نام تو بود شهره در افطار، آملّا      با اینهمه شیرینی گفتار، آملّا  
بیهوده مزین چسانه بسیار، آملّا

دانی که تو این مرشدنقال فقیر است      جنگیر بود مفلس و زمال فقیر است  
این شبخ مقدس که زند فال، فقیر است      از فخر شده داخل این کار، آملّا  
بیهوده مزین چانه بسیار، آملّا

گر اهل نمازی، جزع نیم شب کو؟      و راهل حجازی، هله، لحن عربت کو؟



عمامه و تحت الحذك يك وجبت كو؟      تا چند نسی حرف خخل دار، آملا؟  
بیهوده مزن چانه بسیار، آملا

از تزیه گویی که سراپا رجز است این      این حرمله نبود حسن زنگر است این  
این شعر نباشد قلی کله بز است این      از مرثیه خوان هم کنی انکار، آملا  
بیهوده مزن چانه بسیار، آملا

زنهازه ارباب عمايم منما شك      ریش فضلا را نتوان گفتن ریشك  
گفتش علما را نتوان گفتن گفتك      شكاك بود در صنف كفار، آملا  
بیهوده مزن چانه بسیار، آملا

گاهی کنی انکار تو از جان و بنی جان      گه طعنه به قزوین زنی و گاه به زنجان  
حرفت همه از جو جه مرغ است و قسنجان      گویا که نویی مرد شکمخوار، آملا  
بیهوده مزن چانه بسیار، آملا

تمجید کنی گاه تو از علم ریاضی      یا علم مساحت بی تقسیم ازاضی  
تکذیب نویی تو از آخر ندوز قاضی      حاشاکه نویی مؤمن و دیندار، آملا  
بیهوده مزن چانه بسیار، آملا

ملا تو بگو غسل جنابت چه طریق است      بر جزده ترتیب طبابت چه طریق است  
در ادعیه عنوان کتابت چه طریق است      بنویس بکی نسخه احضار، آملا  
بیهوده مزن چانه بسیار، آملا

جسته ز خطر کشتی ایران به سلامت      نویس ز ایران تو دگر هیچ ملامت  
زیرا که ز مشروطه عیان گشت علامت      از مهلکه رستم به یکبار، آملا  
بیهوده مزن چانه بسیار، آملا

منهد اگر زهره ظالم بگدازد      شه بر سر مهر آبد و ملت بنوازد  
ذیرا که ازین بیش تحمل نبرازد      نیکو نبود این همه کشتار، آملا  
بیهوده مزن چانه بسیار، آملا

ای ملامو، چون خدا بیزیم شاهه سانشما      ایرانده اولان خسرو جمجاهه سانشما  
بیرلات باه اسین خیمه و خرگاهه دولا شما      ژور نالده بو خلقی اپلاما خوار، آملا

.....



ز این شعر نرنجی که ترا عین صفات است الفاظ تو مثل شکر اندر کلمات است  
 اشعارم در زیارت تو چون قند و نبات است قدری جلو همچو نگهبان، آملای  
 شاعر دیگری، به نام فارغ گیلانی، نیز ضمن اشعاری که با مطلع زیر شروع  
 می شود: طعنه بر ملت ایران، زن، ای ملاممو نقب در خانه و بران مزین، ای ملاممو  
 در شماره پنجاه نسیم شمال (۷ شعبان ۱۳۲۷): به نوشته ملا نصرالدین قفقاز جواب  
 داده بود.

نسیم شمال در شماره ۳۰ به تاریخ ربیع الاول ۱۳۲۷ راجع به اینکه  
 دوستی گرگ و گوسفند (محمد علی شاه و ملت) محال است گفت:

رفع نقار، شیخنا، می شود و نمی شود شاخ نقیر کرنا می شود و نمی شود  
 نوب و ننگ بی صدامی شود و نمی شود غول، دلیل و رهنما می شود و نمی شود  
 گرگ به گله آشنا می شود و نمی شود

میوه باغ معدلت در بر ظالمان مجو ظالم اگر کشد ترا، ناله مکن امان مجو  
 بفر خلاص جان خود جز ره پارلمان مجو ظلم ز مملکت رها می شود و نمی شود  
 منزل شاه باغ شاه می شود و نمی شود

همت ما کجا رسد به همت فرانسه لوی کبیر کشته شد ز غیرت فرانسه  
 داده خدای پارلمان به ملت فرانسه کوفه چو شام با صفا می شود و نمی شود  
 بصره شبیه کر بلا می شود و نمی شود

دادم زن، حبیب من، گوش جهان کراست، کر بادمزن، طیب من، هیزمشان تراست، تر  
 نخر به پشت اگر رود، باز همان خراست، نخر دزد به شکل، بویا می شود و نمی شود  
 نخر من به خانه کد خدا می شود و نمی شود

وا وطن! برادران، همت مسلمین چه شد؟ و اسفالدوران، جوش مجاهدین چه شد؟  
 بهر قصاص ظالمان غیرت اهل دین چه شد؟ آب وطن نصیب ما می شود و نمی شود  
 فصل بیازد لگشا می شود و نمی شود

نسیم شمال را مدیرش در تمام مدت انتشار بکه و تنها اداره می کرد. در  
 یکی از شماره هایش (ج ۱-۱۳۲۶)، در پاسخ يك مکتوب شهری، که ایراد کرده  
 بود چرا تمام وقایع شهر در روزنامه منعکس نیست، می نویسد: «چه کنم چه خاک



بر سر بریزم که يك نفریش نیستم. هم نویسنده، هم مدیر، هم ناشر، و هم مصحح. مثل بعضی آقایان نیستم که سر سفره‌شان دهننگ خورش باشد و تازه ناشکری هم بکنند. در منزل من تا دمدمه‌های ظهر حتی نان و پنیر و سبزی هم پیدا نمی‌شود. نقی خان شجاع نظام نیستم نما سپهدار قراولخانه دولتی را به من ببخشند. سید حسین عاقل نیستم نا لخت و عربان در شارع عام به مردم دشنام بدهم و پول بگیرم. درویش نهنگ نیستم تا به آهنگ خلیلی «و بکشم».

تنظیم اخبار و اشعار به صورت هزل و طنز از مختصات نسیم شمال بود. مثلا وقتی می‌خواست ضرورت اتحاد و اتفاق را نصب‌العین سازد، می‌گفت:

آخر نزدی يك سر مردانه، تلاته  
بس پس بروتی تا به در لانه، تلاته  
صد بار بگفتم بکن آهسته کوریکو  
آخر شبه آیه به‌ته لانه، تلاته  
با وقتی خطاب به صدراعظم وقت می‌گوید:

ای مشیر السلطنه، ای صدروالا، مرچبا!  
می‌کنی در کشتن ملت تقلا، مرچبا!  
نه معمم از تورا ضی نه مکلا، مرچبا!  
مرچبا را ترجمه می‌کند یعنی کشک.

با وقتی می‌شنود عین‌الدوله در مقام به دست آوردن کرسی صدارت است می‌نویسد:

ای مرغ پر شکسته مفسوک و مستمند  
ای طوطی بهشتی پرورده ز آب و قند  
ای آهوی ختایی افتاده در کمند  
ای روح فیض بخش مقید به قید و بند  
خود را ز قید و بند اسارت رهیده گیر  
مشروطه را شنیده ولیکن ندیده گیر

با وقتی موضوع اخذ وام از خارجه مطرح می‌شود، می‌نویسد: «آخ اما درت بمیرد ایران، کدام بی‌رحم شقی تورا به این دوز سیاه نشانده و کدام ظالم بی‌مروت بی‌کرت را آتش و لاش کرده است؟»

با وقتی می‌خواهد ضرورت يك روز تعطیل و استراحت را به مردم بفهماند می‌گوید:

حکم موسی است از برای بهود  
روز یکشنبه تترك داد و ستد  
کسه فقط شبه روز تجلیل است  
امر عیسی به حکم انجیل است



شرع با عقل هر دو می‌گویند ایهاالناس جمعه تعطیل است  
 درباره کسانی که به او اسنادات ناروا می‌دهند، اشعار حماسی زیادی دارد  
 که نقل چند بیتش در اینجا بی‌مورد نیست:  
 نه از کس رشوه می‌گیرم نه دیناری طمع دارم  
 به کف فرمان نسورانی عزّ من قبح دارم  
 شب و روز از غم ملت جزع دارم فزع دارم  
 نه از تمهید بیدیتان نه از تسدیر مسی‌ترسم  
 نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر می‌ترسم  
 کتاب مستطاب «مطالع الانوار» را خواندم  
 «اصول کافی» و «تهذیب» و «استبصار» را خواندم  
 «فوائین» و «مکاسب» «تحفة الابرار» را خواندم  
 نه از مشکل نه از آسان نه از توفیر می‌ترسم

xalvat.com

.....  
 ز نسل باک یاسینم، بسود قرآن کتاب من  
 ز حق دارای تحسینم، همین فصل المخصاب من  
 سخسور اشرف الدینم، فلک زیر رکاب من  
 نه از برق و نه از ظلمت نه از تستیر می‌ترسم

.....  
 تو پنداری که افتاده به عقل من خلیل؟ هی، هی، هی  
 تو پنداری که می‌ترسم ز دزدان دغل؟ هی، هی، هی!  
 من این تصویرت را بگیرم در بقل؟ هی، هی، هی  
 نه از عکس و نه از صورت نه از تصویر می‌ترسم

.....  
 اگر از مسلکم خواهی، غلام شاه مردانم  
 و اگر از مشربم پرسی، مطیع شرع و قرآنم



انگر از دین من خواهی، مسلمانم؛ مسلمانم  
نه از واعظ نه از مفتی نه از تقریر می‌نوسم

**xalvat.com**

.....  
درون مطبخ آخر وقت مردن می‌دهم جان را  
میان دهنگ جوشان می‌خورم مرغ و فسنجان را  
آلای مطبخی، زحمت مددک‌نگیر و فزاون را  
نه از قاضی نه از چمچه نه از کنگیر می‌نوسم

انجمن ملی دلاپتی گیلان - روزنامه‌ای بود به ارزش هر نسخه ۳ شاهی، چاپ رشت، به مدیریت دبیرالممالک، که جمعاً چهار شماره انتشار یافت. تاریخ نخستین شماره‌اش رجب ۱۳۲۵ و مندرجاتش اخبار و مذاکرات و تصمیمات منخدة انجمن بود.

حبل‌المعین - یومیه چاپ رشت بود به مدیریت سیدحسن کاشانی (موبد)، سیاسی، ادبی، تاریخی، علمی، اقتصادی؛ به طوری که در آغاز سال سوم (۱۳۲۶-۲۷) اشعار گردیده تا پیش از این تاریخ ۲۱ شماره از این روزنامه انتشار یافته بود.

سیدحسن کاشانی برادر سیدجلال‌الدین مؤبدالام، مدیر روزنامه حبل‌المعین کلکته، بود که زمانی هم در رشت مدیریت مدرسه «انجوت» را بر عهده داشت و به مناسبت نشر مقاله‌ای تحت عنوان اذافسدا العالم فسدا العالم (شماره ۶ سال ۳ به تاریخ رجب ۱۳۲۷) مورد تعقیب قرار گرفت و در دادگاهی که به عضویت محسن صدر (صدرالاشراف) و مشاور الملک و شیخ هادی و معاون حضرت و دادستانی منصور، السلطنة عدل تشکیل یافته بود محاکمه و به ۲۳ ماه بازداشت و ۲۳ ماه توقیف روزنامه و پرداخت ۲۵۰ تومان جریمه محکوم شد.

در این روزنامه اشعار کم‌تر دید می‌شد و اغلب مندرجاتش اخبار و مقالات سیاسی بود.

گلستان - روزنامه‌ای بود چاپ رشت، به مدیریت محمدحسن رئیس‌التجار





(سفینه) که بیش از ۴ شماره انتشار نیافت. **xalvat.com**

مؤبد- روزنامه‌ای بود ژلاتینی چاپ لاهیجان.

خیال- روزنامه‌ای بود با چاپ سنگی رشت، به مدیریت شیخ ابوالقاسم افصح.

مجاهد- روزنامه‌ای بود چاپ رشت، که فقط پنج شماره از آن انتشار یافت، کاشف الحقایق- روزنامه‌ای بود چاپ رشت، به مدیریت حبیب‌الله خان گاسپادین (لارودی)، که فقط یک شماره از آن در ذی‌قعدة ۱۳۲۵ هـ ق منتشر شد. سردش- روزنامه‌ای بود چاپ رشت، به مدیریت میرزا عیسی‌خان سروش (سناتور منوفی).

هوا وهوس- روزنامه‌ای بود ژلاتینی چاپ لاهیجان.

دبیرچه- روزنامه‌ای بود چاپ رشت، به مدیریت دیرالمسالک، حاوی مقالات ادبی و اشعار مذهبی، که در سال ۱۳۲۶ هـ ق انتشار یافت.

گیلان- روزنامه‌ای بود چاپ رشت، به مدیریت میرزا حسن‌خان اسدزاده از انتشارات انجمن ولایتی گیلان در سال ۱۳۲۶ هـ ق.

حقیقت- روزنامه‌ای بود ژلاتینی چاپ رشت، از انتشارات انجمن «حقیقت» در سال ۱۳۲۶ هـ ق.

تمدن- روزنامه‌ای بود چاپ رشت، به مدیریت مدبر الممالک هرنندی، که بیش از یک شماره منتشر نشد و مدیریتش به تهران انتقال یافت (سال ۱۳۲۷ هـ ق). عددمه تمدن- روزنامه‌ای بود چاپ رشت، یک صفحه‌ای، حاوی اشعار ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی. شماره اولش به تاریخ ۱۱ ج ۱- ۱۳۲۷ هـ ق منتشر شد.

اخوت- روزنامه‌ای بود چاپ رشت، به مدیریت موبد و هادی مولوی، که نخستین شماره‌اش در شعبان ۱۳۲۸ هـ ق نشر یافت. کلیشه روزنامه در صفحه اول «اخوت» و در صفحات بعد «اخوت عالی» چاپ می‌شد. کلیشه شماره ۲ و ۳ نام «اخوت عالی» داشت، از ۴ به بعد تنها به ذکر کلمه «اخوت» اکتفا گردیده بود با جمله یدالله مع الجماعة و نقش دودستی که یکدیگر را می‌فشرند.



ذیل کلیشه این جملات خوانده می‌شود: «فقط آزادیات و اخلاق سخن می‌راند و درآمدش به مصرف شاگردان مجانی می‌رسد.» اشعار این روزنامه چهار صفحه‌ای را موبد و مولوی می‌سرودند.

مهدی جمال - روزنامه‌ای بود چاپ رشت، به مدیریت اکبرزاده، که فقط یک شماره در رمضان ۱۳۲۸ ق انتشار یافت.

دستور - نامه‌ای بود هفتگی، چاپ رشت، که فقط سه شماره از آن منتشر شد. اغلاطون - نامه مصوری بود هفتگی، چاپ رشت، که از آن فقط یک شماره ۸ صفحه‌ای در ۲۶ رجب ۱۳۲۸ ق نشر یافت.

کنکاش - روزنامه‌ای بود چاپ رشت، از گان آزادیخواهان گیلان، به مدیریت محمدعلی حسن‌زاده، مسلکش اعتدال، در ۴ صفحه بزرگ. وقت - روزنامه‌ای بود، به مدیریت حسین کسمانی که بیشتر شماره‌هایش را در تهران چاپ می‌کرد.

گیلان - روزنامه‌ای بود چاپ رشت، به مدیریت کاظم زهری، و سردبیری محمدعلی، که در سرلوحه‌اش این جملات ذکر شده بود: «روزنامه ملی آزاد سیاسی تاریخی تجارتمی. عجالاً هفته‌ای سه‌نمره طبع و نشر می‌شود.» نخستین شماره این روزنامه در ۲۶ شعبان ۱۳۲۸ ق نشر شد، و بیشتر گفتگوهایش پیرامون مسائل سیاسی روز و پاسخ‌گویی به دشمنان آزادی بود، و بسیاری از مقالات سیاسی را حسین کسمانی می‌نوشت. مسلک سیاسی اعتدالی بود.

## xalvat.com

### روزنامه‌های مربوط به سال ۱۳۲۹ قمری

صدای رشت - سربیی، چاپ رشت، به مدیریت ع. احمدزاده، هفته‌ای سه شماره، از محرم ۱۳۲۹ ق، بر طبق رویه و مسلک افصح المتکلمین، منتشر شد. اتفاق - چاپ سنگی، به مدیریت معصوم‌زاده اشکوری و جمشیدزاده و بعد به مدیریت میر عبدالباقی و علی آفانازم، چاپ رشت، از گان حزب «اتفاق و ترقی». ندای رشت - چاپ رشت، تاریخ نخستین شماره‌اش ۲۸ ۱۳۲۹ - ۱۳۲۹ ق و بیش از ۲ شماره انتشار نیافت.



نوع بشر- چاپ رشت، به مدیریت محمدتقی شیرازی هفته‌ی دوبار طبع و توزیع می‌شد. تاریخ شماره اولش ۲۶ - ۱۳۲۹.

راه خیال- چاپ رشت. سنگی، به مدیریت فصیح‌المتکلمین، که شماره اولش بعد از توقیف آخرین شماره خیرالکلام تشریافت. شماره این روزنامه به نظر رسید. تاریخ شماره اولش شعبان ۱۳۲۹. صفحات ۶ و ۴ اختصاص به گراور داشت.

زمان وصال- هفتگی چاپ رشت، به مدیریت اصغر میرزا، ناصر الشعرائی شیرازی. تاریخ نشر اولین شماره ۱۹ ج ۱ - ۱۳۲۹ هـ ق؛ در سر لوحه روزنامه چنین ذکر شده بود: «این روزنامه فقط بر حفظ مراتب وطنخواهان مظلوم بیزان و بر ضد مستبدین مشروطه‌نما سخن می‌راند» نیمی از صفحات روزنامه دارای اشعار وطنی بود. ۹ شماره از آن به نظر رسید.

آموزگار- چاپ رشت، به مدیریت محمدتقی شیرازی، هفتگی در ۴ صفحه، با شعار «دولت‌جان پرور است صحبت آموزگار»؛ در زیر کلبه جملات زیر خوانده می‌شد: «روزنامه‌ای علمی اخلاقی ادبی از هر گونه مطالب سودمند به حال ایران سخن می‌راند». به طوری که در ۲۴ شماره از روزنامه ملاحظه شد، کمتر در کشمکشهای سیاسی وارد بوده و مندرجات روزنامه را نوعاً مقالات علمی واجتماعی تشکیل می‌داده است. در هر شماره روزنامه يك ماده از مرامنامه «حزب دموکرات» یا بیانی سلیس و عامیانه تفسیر می‌شد. نخستین شماره‌اش در ۷ ج ۱ - ۱۳۲۹ هـ ق، در مطبعة سعادت رشت، به چاپ رسید.

امید ترقی- چاپ رشت، به اهتمام حسن ناصر، ارگان جمعیت «امید ترقی رشت» که شرحش قبلاً گذشت؛ ارزش هر شماره يك شاهی از عواید نمایشاتی که جمعیت «امید ترقی» ترتیب می‌داد، اداره می‌شد.



## فصل هفدهم

# نمونه‌هایی از مقالات اجتماعی و سیاسی و فکاهی و

## انتقادی روزنامه‌ها

**xalvat.com**

از جیل‌المتمین یومیه رشت، شماره ۵۸، سال ۳، به تاریخ دهم رجب ۱۳۳۷، درباره انتخابات دوره دوم.

ایام انقلاب به حسن عاقبت سبری شد و هنگام انتخابات به‌میمنت و مبارکی فرارسید. پیش‌ازشروع به‌انتخاب باید اهمیت مسئله را گوشزد نمود، تا ملت بداند چه اندازه دقت و مراقبت ضرور و چقدر هوشیاری و بصیرت لازم است، و متوجه شود که مسامحه و اهمال و رعایت ملاحظات شخصی و اغراض خصوصی ریشه استقلال و ملیت ما را یکباره خواهد گسیخت. چه، سعادت و عزت هرملتی، موقوف به‌علم و دیانت و کلاهی آن است. ملتی که ازروی جهالت زمام امور و به‌سام جمه‌ور را در قبضه اختیار افراد بی‌اطلاع یا مغرض و طماع بگذارد، به‌دست خویش تبشه به‌ریشه استقلال و ملیت خود زده است. انتخابات گذشته فراموش نشود که جهالت اغلب و کلا سوء فطرت و خیانت بعضی چه خاک مذلتی به‌فرق اهالی مملکت ریخت. اکنون که تلخی شفت را در انتخابات گذشته چشیدیم، باید با تمام قوا دربرگزیدن افرادی که شایستگی و لیاقت دارند، اهتمام کنیم. و کبلی که نطفش در تمام دوره و کالت این باشد (احسن به‌این‌ملت عبور) یا بله به‌گویی سادگی بوده همچون یز اخفش سر نکان دهد و ریش



بجانبانند؛ شایسته مقام و کالت نیست. انتخاب فلان سمسار به ملاحظه اینکه قیمت خرقه سنجاب را بهتر از دیگران می‌داند یا فلان عطار که اقسام ادویه را می‌شناسد، نباید در این دوره تکرار شود. باید دید لایق این شغل خطیر کیست، امانتی بدین عظمت را به عهده چه اشخاصی باید گذاشت، و عرض و ناموس سی‌روز نفوس را به دست چه کسانی باید سپرد که علاوه بر عدم خیانت، در محافظت آن قابل و قادر باشد. کسانی که انتخاب می‌شوند باید دارای شرایط لازمه و کالت (اخلاق حسنه، صفات مندوحه، وطنپرستی، ملت‌دوستی، آشنا به علوم سیاست، واقف به احتیاجات مملکت، آگاه از حقوق مثل، مطلع به تاریخ و جغرافیای وطن خویش و صاحب مسلک معلوم) بوده پلنگ‌دان و باخبر از اوضاع عصر جدید و محیط به قوانین و معاهدات دول باشند. و کبیل باید دارای آنچنان طبیعت عالی و قلب مملو از مهر و محبت وطن و غیرت و حمیت باشد، که اگر دنیا و مافیها را بر او عرضه کنند برای ابطال کوچکترین حقی از حقوق هموطنانش راضی نشده و با تمام قوا و صرف همتی خویش در حفظ حقوق موکلینش بکوشد. و کبیل باید از هرگونه صفات رذیله: حرص، طمع، هوای نفس و تلون مزاج عاری باشد. نه عمایه ژولیده و اظهار زهد و دیانت شرط و کالت است و نه دستمال گردن فشنگ و لباس آلافرنگند دلیل بر علم و اطلاع. و باید چشم بصیرت گشود و کسانی را که جامع شرایط انتخاب نمود.

از خیر الکلام، شماره ۵۰ (۲۱ رجب ۱۳۳۸ هـ ق)

داد می‌کرد ضرب دراصل «الضرب» بود نصر دراصل «النصر» بود و وعد دراصل «الوعد». ما همه چنانچه کتبا مات مانده بودیم که طفل به این کوچکی چطور اصل همه چیزها را می‌داند.  
ز پنل چنانچه کتش پیش رفت و سلام کرد، گفت: آقا، بفرمایید بینم کردخاله دراصل چه بود؟ گفت کردخاله در اصل آدمی کج و کوله

(۱) کردخاله (تبلکی)، چوب بلند و سرکچی که با آن آب از جام می‌تفند.



بود؛ با خود کج، و با ما کج، و با خلق خدا کج بسود، هیچ کاری نداشت جز آنکه دروغ بسازد و در میان مردم بیندازد. بالاخره خدا دید که این آدم راست نمی‌شود، او را کرد خاله کرد و سر از زیر به چاه انداخت.

چنانچه کوش دیگر (نوروز) پیش رفت و سلام کرد، گفت: آقا، بفرمایید شاکو<sup>۱</sup> دراصل چه بود.

شاکو دراصل شغال کول<sup>۲</sup> بود، یعنی تپه شغال؛ و چنانکه در تواریخ نوشته‌اند، این شغال کول جایی بود که در قدیم شغالها در آنجا تشکیل کمیسیون می‌دادند؛ و نلفن به سنگهای شهر می‌کردند که چه کنیم تا حواس شهر به‌پرست شود. سنگها جواب می‌دادند که خبرهای دروغ‌پخش کنید. مثلاً بگویند لانه مرغها را بیایید، درهمدان چه کارها شده است، در اصفهان چه اشخاص را کشته‌اند.

شغالها تیر که هر شب به مرغ دزدی می‌آمدند، بسک‌خبری ولی می‌کردند، تا آنکه مشدی شعبان چند شغال را در کنار خود حبس کرد و آسوده شدیم.

شعبان پیش رفت و پرسید. آقا، لطفاً بفرمایید حشَلْحَفْ دراصل چه بود. -گفت: حشَلْحَفْ در اصل حاشیه لحاف بود یعنی حاشیه نشینان رفیق ما.

این حاشیه نشینان در تصدیق بلا تصوری فرزند چاکند، که هنوز حرف از دهان رفیق در نیامده آن را می‌فایند و تصدیق می‌کنند و مانند پیش‌سوار، از جلو می‌تازند.

مثلاً اگر آقا کفر بگوید، فوری می‌گویند: حضرت عالی در سفتید و هنگامه کردید و مسلماً این از تأبیدات الهی است که در ذهن وفاد شما چنین نکته‌ای نقش بسته است.

خلاصه آنکه این حاشیه نشینان آن قدر مزخرف گفتند تا گاز و

(۱) از قرام حومه ردت. (۲) کول (با راو مجهول، گیلکی «کول» به‌داومرروف)، پسته،



گوریلشان خرد شد و شدند حشاحف.

از اخوت، شماره ۸، به تاریخ غرّه ذیقعدہ ۱۳۲۸ هـ ق.

قلم چه گوید؟

قلم می گوید از بدو خلقت تا کنون اگر من واسطه ارسال کتب  
مرسلین واحکام مشروعه وقوانین موضوعه حکما وسلاطین نبودم، هر آینه  
رشته نظام عالم وحیل مدار زندگی بنی آدم از هم می گسیخت؛ نوع انسان  
به همان وحشیت وبربریت، که از بادی خلقت مانند جانوران صحرا داشت،  
باقی می ماند، اصلاحیچ کتاب وقانون وعلم وتاریخ در عالم وجود نمی-  
یافت؛ واتری از آثار صنعت و تمدن، که حیات ظاهر وباطن انسان بسته به  
اوست، ظاهر نمی شد وبه جانی ماند. اگر قلم نبوده کتاب نبود؛ واگر کتاب  
نبود، قانون نبود.

اگر قلم نبود تمدن نبود، واگر تمدن نبود تاریخ نبود.  
نظم وانتظام وعلم ودانش بشری وصنعت وثروت مولود قلمند.  
چنانچه ثروت نباشد، آبادی نیست؛ واگر قلم نبود چگونه می شد آثار  
علمی وقانونی را از چندین هزار سال قبل الی اکنون در عالم امکان محفوظ  
داشت. اگر چه زبان در مقام خود مقدس است، ولی اگر قلم حافظ گفتار وضابط  
اسرار و مخزنه در زبان نبود، گفتارهای شیرین و بیانات تمکین زبان، که جامع  
علوم ومنبع قواعد ومشرب قوانین کلیه است، هدر می رفت وبه طاق نسیان  
می ماند. آری، قلم است که ناشر اخبار وضابط اسرار وممیز اخلاق حمیده  
وردیله است؛ واسطه بین صلح وجنگ، رافع ظلم وواضع عدل، بیان  
مملکت وزبان ملت است.

چون قلم در دست غلاری فناد لاجرم، منصور برداری فناد  
از وقتی که در دست ظلام وجهال افتاده ام، همواره سرشکسته و



سرگردانم. دمی نشده است که سر به لوایحی بگذارم که آلوده به اغراض  
 نفسانی نباشد، و باعث پریشانی نوع انسانی نگردد؛ ساعتی نمی رود که  
 قدم در صحافی بگذارم که آغشته به افکار شهوانی نبوده موجب سفک دماغ  
 و اتلاف نفوس و هتک ناموس و هدم شرافت نگردد؛ شبی نیامد که در عرصه  
 اوزاق دردناک، به جای اشک خون نریزم، و در دفاتر سوزناک دود از سرم  
 بر نخیزد.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

آتش به نی قلم در افتاد این دوده که می رود دخان است  
 ای کاش، می شکستم و در دست هر جاهل طماعی نمی افندم، و من  
 روسیاه را این سیه روزان تباها کار آلت اجرای مقاصد فاسدشان نمی ساختند.  
 ای کاش، به قدرت من زبان بریده، قلوب اختیار و متحدین را شرحه شرحه  
 نمی کردند. ای کاش، من منشر افکار کسوته نظران بداندیش و ستایشگر  
 گردنکشان بدآیین نمی شدم.

وا اسفا! اگر من بی دست و پا، در بین الاصبغین منشیان خوش-  
 تحریر، به نوشتن اوصاف حمیده اشخاص که وجود خارجی ندارند و با سر  
 تیز نیشم خون هزاران بیگناه را ریخته و می نوشند، اسیر و مجبور باشم.

از گیلان، شماره ۲۸، سوم ذیحجه ۱۳۲۸ هـ ق

دخالت قونسول روس از بی حسی ماست. آیا همان طور که  
 روس و انگلیس به استقلال مملکت حمله ور شده، مأمورین و نمایندگانشان  
 نیز در ولایات و ایالات بدین نسق کار می کنند؟ یا فقط نکر اسف قونسول  
 روس در گیلان؟

گویا این مأمور بر آن سراسر است که از حرکات عهدشکنانه و انصاف-  
 کشانه اش به هیچ وجه فروگذار نکند، و جمیع مواد عهدنامه تر کمان چای را  
 تا آخرین جملاتش نقض نماید، و اقدامات سوء غیر قانونیش را برای  
 گیلانیان به یادگار گذارد. گاهی به عمارت دولتی و نظمی، که ناموس دولت  
 و ملت است، هجوم می برد و با دستجات مسلح قزاق به عمارت کارگزاری





یورش می آورد؛ وزمانی بافرستادن سوار و سالدات به لاهیجان، اهالی محل را به وحشت می اندازد.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

واقعه کامرانیه، داستان املاک حاجی معین السلطنه، قضیه حاجیه سکینه، و حادثه خانه وکیل التجار مظاهر نقض قوانین بین المللی است. متصدیان امور محلی فقط به تقدیم راپرت به وزارت امور خارجه اکتفا می کنند. چنانچه حب ریاست و جاه طلبی و طمع ورزی در بین نبود، و عزم راسخ و ثبات قدم داشتند، هرگز در مقابل تجاوزات حق شکنانه مزبور ساکت نمی نشستند.

آیا بروز چنین حرکات، آتش غیرت ایرانیست را مشتعل نمی سازد. آیا این همه ناله ها و فریادها بی اثر می مانند؟ و دست انتقام از آستین غیرت ملیت بیرون نخواهد آمد؟

اگر آن چند نفر معدود وطن فروش، که می خواهند قصور و قیصر به رامحض جلب منافع خویش به آتش بکشند، به وسیله باشبرد جعلی، به افتخار استخدام بیگانه در نمی آمدند؛ و برای بقای نفوذشان، پوزه به خاک نمی سایند؛ و در مقام تملق گوئی، اهالی گیلان را چون خود، دون طبیعت معرفی نمی کردند. نماینده دولت روس را کجا یارای ارتکاب این اعمال متجاسرانه بود؟ ولی بدانند که مردم گیلان از کتون و کمو نشان مطلعند و از کردار و رفتارشان متنفر و منزجر. اختیار سکوت و صموت نه از آن جهت است که مرعوب شده، تن به ذلت و عبودیت داده اند، بلکه این بردباریها را به علت امثال اوامر اولیای امور، که سد باب تجاوزات را اطمینان داده و می دهند، تحمل می نمایند. باید بترسند از آن روزی که ندای آسمانی، از زبان رؤسای روحانی، در لزوم مدافعه از وطن و حفظ بیضه اسلام جاری شود و فضای عالم را فراگیرد. در آنروز است که ملت اسلام، از زن و مرد و پیر و برنا، لیک گویان، سرازیر نشناخته در مقام مدافعه برخیزند و مردن را به رفتن زیر بار ننگ ترجیح دهند.



از آموزگار شماره ۴ (ج ۲-۳۱۳۲۹ ق)

آخرت، بی‌دنيا تحصيل نمی‌شود. آخرت ميوه‌ای است که از درختهای بارور مال و منال و سایر متعلقات دنیوی به دست می‌آید. آفریدگار انسان‌ها بیجا و بی‌جهت به دنیا فرستاده. مال و منال و ثروت و مکنک را بی‌ثمر و بی‌نتیجه خلق نکرده؛ چنانچه خود می‌فرماید: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ بِاطْلًا وَمَا بَيْنَهُمَا بِاطْلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی ما آسمان و زمین را و چیزهایی که میان آسمان و زمین است هیچ و بوج خلق نکرده‌ایم. این گمان را نکنید که گمان کافران است.

اکمل پیغمبران فرمود: الدنيا مزرعة الآخرة یعنی دنیا (که همین مال و منال و اهل و عیال و ثروت و مکنک و شب و روز باشند) ذراعتگاه آخرت است، یعنی بذر آخرت را باید در زمین ثروت و مکنک کاشت، نامیوه‌های لذیذ باز آورد. کسی که دارای دین نباشد، تخم آخرت را در کجا می‌کارد؟ تا انسان دارای مال و ثروت نباشد، چگونه به تحصیل علم و دانش خواهد پرداخت. چگونه متصدی آثار خیر خواهد شد، مریضخانه خواهد ساخت و مدرسه احداث نمود؟

بلی، انسان نباید دنیا دار باشد؛ یعنی ثروت و مکنک را از راه غیر مشروع به دست آورد و به مصارف غیر مشروع برساند. اما اگر کسی از راه مشروع تحصیل مال و ثروت نمود و به مصارف مشروع رسانید، این دنیا عین آخرت است؛ و در حقیقت ما بین دنیا و آخرت فرقی نیست، فرق از طرف ماها به ظهور می‌رسد، یعنی هر کاری را که انسان اقدام نمود، اگر به قصد صحیح و مطابق اراده و خواست الهی باشد، آخرت است، و چنانچه به قصد فاسد و برخلاف اراده و خواست خداوندی باشد، دنیا است.

بهترین و کاملترین پیغمبران می‌فرماید فقر و احتیاج باعث روسیاهی دنیا و آخرت است. چه روسیاهی بالاتر از نعل و چاه پلوسی است؟ چه روسیاهی بالاتر از آن است که انسان دیگران را ببندد که همه چیز می‌دانند و



خود هیچ چیز نمی دانند؟ چه روسیاهی بالاتر از این است که در هر کاری محتاج به بیگانه باشد که دولتهای همسرو همچشم خود را دارای نظم و ترتیب و قشون منظم ببیند و خود را فاقد این مزایا بکند که انسان به ممالک خارجه برود و تعریف و توصیف از پاریس و وین و لندن بنماید؟ کدام يك از ماها وقتی يك نفر را با مکتب و ثروت دیدیم، در مقابلش خاضع و خاشع نمی شویم؛ تملق و چاپلوسی نمی کنیم؟ کدام يك از ماها تصدیق به علم و دانایی اروپاییها و جهل و نادانی خود نداریم؟ در کدام کار محتاج به دست و ماشین آلات و ادوات اروپاییها نیستیم؟ کدام قشون منظم اسباب چشم روشنی مانده؟ کدام بلند همت نیک فطرت ترقی دوست را می توانیم معرفی کنیم که این مملکت داراست؟ اینها همه روسیاهی دنیا است و باعث اینهمه روسیاهی فقر است و احتیاج.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

از زمان وصال شماره ۹، هشتم شعبان ۱۳۲۹ هـ ق

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد آمدن محمد علی میرزا به ایران باعث خوشوقتی و امیدواری شد، به دلیل آنکه اثر این اقدام اتحاد فرق سیاسی به منظور دفع آن دیوانه از مجلس گریخته بود. ملت ایران به خوبی دریافت که اگر خدای نا کرده محمد علی میرزا به ایران دست یابد، خرابی مملکت به دست بیگانه حتمی است و دیگر به این زود بها کسی رایحه آزادی را استشمام نخواهد نمود، در این صورت تار پشته فساد از بیخ و بن کند، نشود و نام زشت او از صفحه روزگار بر نیفتد، آرام نخواهد گرفت. تخت و تاج سلطنت نزد محمد علی شاه عاریه بود که ملت ایران به صاحب حقیقتش تفویض کرد. هر گاه او شاه حقیقی کشور می بود، هرگز از رحمت رعیت شاد نمی شد و مال و متال و ناموس مملکت را به باد نمی داد؛ خون افرادی چون ملک المتکلمین و صور اسرافیل را نمی ریخت؛ سردار افخم و اقبال الدوله و جمعی از خدا بیخبران را برای قلع و قمع جوانان حربتد خواه نمی فرستاد، و پارلمان نوردس ایران را به نوب بیرحمی نمی بست.



### به قول حکیم نظامی:

چو دولت روی برگرداند از راه همه کاری نه بر موقع کند شاه  
 چو برگ باغ گیرد نانوائی خبر پیشی دهد بساد خزانی  
 اکنون به پای خویش به سلاخ خانه آمده واجل اورا دوانیده  
 به ایران آورده است.

خداوند منشی عظیم بردوش این جوان گذارده که وقت مردن  
 در قبرستان مسلمانان دفن شود. ملت ایران آگاه است که اگر اوفایق شود  
 به هیچ چیز ابقانمی کند؛ و مستبدین همفکرش در انتظار روزی هستند که باخون  
 دل ملت وضو کنند. ولی در سایه اتحاد و اتفاق ایرانیان، هرگز آن روز را  
 نخواهند دید و حسرت را به گور خواهند برد. پس فرض زمه ما است باهمان  
 قوانین طیبی که خداوند منان به ایرانیان عطا فرمود؛ و در پرتو وحدت و  
 اتفاق، ریشه دشمن را برکنیم و لیاقت خود را در حفظ و حراست آزادی به  
 ملل حیه عالم اثبات نماییم.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

### از نسیم شمال شماره ۱۶ (ذیحجه ۱۳۳۹)

يك رغبتي داشتيم اسمش آخوند ملا اسماعيل پهلوان بود. هر  
 حرفی که می زد، می گفتم انشاء الله.

يك روز به او گفتم؛ حالا که بازار می روی به کربلای حسن بقال  
 بگو روز جمعه بیاید زورخانه گفتم؛ انشاء الله. اما روز جمعه کبلا حسن  
 به زورخانه نیامد. به مشدی قاسم گفتم؛ دختر هشت ساله ات را وادار درس  
 بخواند و علم و اخلاق بیاموزد تا وقتی که مسادرشد، بچهاش را عالمانه  
 تربیت کند... گفتم؛ انشاء الله بعد از سه ماه معلوم شد طفل هشت ساله را  
 به يك پیرمرد شصت ساله شوهر داده.

درواه انزلی به درشکه چی گفتم؛ جامه دان را پشت درشکه محکم  
 کن... گفتم؛ محکم است. انشاء الله طوری نمی شود. در بازار خمام دیدم  
 جامه دان آویخته شده از زمین کشیده می شود. گفتم؛ قارداش جامه دان را



محکم کن، نیفتد. گفت: انشاء الله که نمی افتد. وقتی به غازیان رسیدیم  
جامه دان در بین راه افتاده بود. گفتم: قارداش، جامه دان افتاد. گفت:  
انشاء الله پیدا می شود. ولی پیدا نشد. معصومه خانم، عیال مشدی شعبان،  
مریض بود و روزی سه بار غش می کرد. به او گفتم: عیالت را بفرست حکیم  
تا معالجه شود. گفت: می فرستم انشاء الله. بعد از چند روز که او را دیدم:  
پرسیدم: عیالت را فرستادی؟ حکیم گفت: می فرستم انشاء الله. بعد از یک ماه  
معلوم شد معصومه خانم از بی حکیمی و بی دوائی مرده و از دنیا رفته است.  
امسالی کارها خوب می شود انشاء الله؛ زمستان به خوشی خواهد  
گذشت، انشاء الله؛ قرا از گرسنگی نخواهند مرد، انشاء الله؛ روسها به خوشی  
معاودت می کنند، انشاء الله؛ رشتها همت کرده به فکر فقرای افتند، انشاء الله؛  
مملکت از دست نمی رود، انشاء الله؛ منرشوسنرا از ایران اخراج نمی شود،  
انشاء الله؛ علما حکم جهاد می دهند، انشاء الله.

xalvat.com